

مکتب فلسفی اصفہان

سید محمد علی مدرس مطلق



تابستان ۱۳۸۹

سرشناسه	مدرس مطلق، محمد علی، ۱۳۴۲
عنوان و نام پدیدآور	مکتب فلسفی اصفهان / محمد علی مدرس مطلق.
مشخصات نشر	تهران: مؤسسه تألیف، ترجمه و نشر آثار هنری «متن»، ۱۳۸۹.
مشخصات ظاهری	۲۲۰ ص.
شابک	۳-۰۸۱-۲۳۲-۹۶۴-۹۷۸
وضعیت فهرست‌نویسی	فیا
موضوع	فلسفه اسلامی - ایران - اصفهان.
موضوع	فلسفه ایرانی - اصفهان.
موضوع	فیلسوفان ایرانی - سرگذشتنامه
شماره افزوده	فرهنگستان هنر جمهوری اسلامی ایران. مؤسسه تألیف، ترجمه و نشر آثار هنری «متن».
رده‌بندی کنگره	۱۳۸۸ م ۳۷ / ق ۶۹ / BHR۶۰
رده‌بندی دیویی	۱۸۹/۱
شماره کتابشناسی ملی	۱۹۶۵-۱۴



مؤسسه تألیف، ترجمه و نشر آثار هنری «متن»

مکتب فلسفی اصفهان

سید محمد علی مدرس مطلق

ویراستار ادبی: مریم موسوی

صفحه‌آرا: میثم رادمهر

طراح جلد: محمدرضا عبدالعلی

چاپ اول: تابستان ۱۳۸۹

شمارگان: ۱۵۰۰ نسخه

قیمت: ۴۵۰۰۰ ریال

لیتوگرافی: فرآیندگویی

چاپ: شرکت چاپ و نشر شادرنگ

ISBN: 978-964-232-081-3

شابک: ۳-۰۸۱-۲۳۲-۹۶۴-۹۷۸

کلیه حقوق چاپ و نشر برای ناشر محفوظ است.

نشانی مؤسسه: تهران - انتهای خیابان فلسطین جنوبی - خیابان لقمان ادهم - پن بست پونزچهر - شماره ۲۴ -

مؤسسه تألیف، ترجمه و نشر آثار هنری «متن». تلفن: ۶۶۴۶۸۶۹۲ - دورنگار: ۶۶۹۵۱۶۶۲

صندوق پستی: ۱۳۷۷ - ۱۳۱۴۵ پست الکترونیک: art.publishing@yahoo.com

نشانی فروشگاه مرکزی: خیابان ولی عصر - نرسیده به چهارراه طالقانی - شماره ۴۴۲ - ساختمان مرکزی

فرهنگستان هنر. تلفن: ۶۶۴۹۰۹۹۰

نشانی فروشگاه شماره ۲: خیابان ولی عصر - ضلع جنوب غربی پارک ساعی - شماره ۱۱۰۱ - فرهنگستان

هنر - مرکز هنرپژوهی نقش جهان. تلفن: ۱۴-۸۸۵۵۳۹۱۲ - دورنگار: ۸۸۵۵۳۹۱۵ - صندوق پستی:

۱۵۱۱۹۱۳۴۱۱

نشانی فروشگاه اینترنتی: www.matnpublishers.ir

فهرست

مقدمه ۷

بخش اول: تأسیس مکتب

فصل اول: میرداماد ۲۱

فصل دوم: شیخ بهایی ۳۹

فصل سوم: میرفندرسکی ۵۱

فصل چهارم: ملارجبعلی تبریزی ۶۳

بخش دوم: دوران نضج مکتب

فصل اول: فیلسوفان مکتب میرداماد ۸۱

فصل دوم: فیلسوفان مکتب شیخ بهایی ۹۱

فصل سوم: فیلسوفان حوزه میرفندرسکی ۱۰۵

فصل چهارم: فیلسوفان حوزه ملارجبعلی تبریزی ۱۱۷

بخش سوم: احیای مجدد و ادامه مکتب تاکنون

فصل اول: فلسفه حوزه ملا محمد صادق اردستانی	۱۳۷
فصل دوم: فیلسوفان مکتب ملا اسماعیل خواجهویی	۱۴۹
فصل سوم: فیلسوفان مکتب آقا محمد بیدآبادی	۱۵۹
فصل چهارم: فیلسوفان حوزه ملاعلی نوری	۱۷۱
فصل پنجم: فیلسوفان حوزه ملا اسماعیل اصفهانی	۱۷۹
فصل ششم: فیلسوفان حوزه ملا محمد اسماعیل دریکوشکی	۱۹۱
فصل هفتم: فیلسوفان حوزه ملا محمد کاشانی	۱۹۹
فصل هشتم: شاگردان مکتب شیخ محمد مفید	۲۰۷
کتابنامه	۲۱۳
نمایه	۲۱۷

مقدمه

به طور مسلم، ظهور چشمگیر مکتب فلسفی اصفهان زمانی بوده که صفویه این شهر را به عنوان پایتخت برگزیدند و حکمایی چون سید محمد باقر استرآبادی (میرداماد) و شیخ بهاءالدین محمد عاملی (شیخ بهایی) و سید ابوالقاسم موسوی حسینی (میرفندرسکی) در آن رحل اقامت افکنده؛ و بازار مباحث فلسفی، رونق بسزا یافت.

اینکه می‌گویم «ظهور چشمگیر» این مکتب، در زمان دارالخلافه بودن اصفهان بوده، برای این است که حدس می‌زنم پیشینه آن، به قرن پنجم هجری می‌رسد و این حدس را، حضور ابن مسکویه و ابن سینا در این شهر، تأیید می‌کند. چنان‌که مزار این دو حکیم نامدار نیز در اصفهان است و برخلاف آنچه شهرت دارد، آرامگاه بوعلی — که مَدْرَسِ ایشان نیز بوده — در محله دردشت اصفهان می‌باشد.^۱ جالب این است که مورخانی هم که آرامگاه شیخ را همدان نوشته‌اند، متذکر شده‌اند که شیخ، در مسیر اصفهان به همدان درگذشت. مقبره ابن مسکویه هم، که در محله خواجه‌ای اصفهان، مشهور است.

قرن پنجم (به خصوص نیمه اول آن را که وفات این دو بزرگ، در آن واقع شده) یقیناً می‌توان به عنوان پیشینه مکتب فلسفی اصفهان در نظر گرفت. و گرنه بعید به نظر می‌رسد این دو حکیم، بدون هیچ زمینه‌ای، در این شهر، مجلس درس گذاشته باشند؛ و عده‌ای هم باشند که از مجالس درس

این بزرگان — که از آثارشان پیداست در چه مرتبه علمی ای بوده‌اند — بتوانند بهره ببرند.^۲

به هر تقدیر، آغاز مکتب فلسفی اصفهان، هر زمان باشد؛ یقیناً، پایان آن با انقراض سلسله صفویه همراه نیست، زیرا زمانی نمی‌گذرد که باز در قرن دوازدهم، با ظهور ملا اسماعیل خواجه‌ویی؛ و شاگرد ایشان، آقا محمد بیدآبادی؛ و شاگرد وی، ملا علی نوری، حوزه فلسفی اصفهان درخششی دو چندان پیدا می‌کند؛ و با عظمتی بی‌سابقه، دوباره ظاهر می‌شود.

گستره گرایش به مباحث فلسفی را در این عصر، می‌توان از آنچه آقا علی مدرس — حکیم مشهور مکتب تهران — در علت عزیمت پدرش، حکیم ملا عبدالله زنوزی به تهران نقل فرموده، فهمید. داستان از این قرار بوده که چون محمد حسین خان مروی، در تهران، بنای مدرسه مروی را به اتمام می‌رساند، از فتحعلی شاه قاجار می‌خواهد که از ملا علی نوری دعوت کند تا برای تدریس حکمت به تهران آمده و در مدرسه مروی مشغول شود؛ لیکن حکیم نوری نمی‌پذیرد و در پاسخ، می‌نویسد: «در اصفهان، هم اکنون، قریب به دو هزار طلبه مشغول به تحصیل اند که متجاوز از چهار صد نفر از ایشان، که شایسته حضور مجلس این دعاگویند، به درس دعاگو حاضر می‌شوند؛ که اگر چنانچه به تهران بیایم، موجب پریشانی این همه فراهم می‌شود». پس از این پاسخ، خان مروی دوباره از شاه می‌خواهد که اکنون که جواب حکیم این است، از ملا علی بخواند، یکی از تلامذ خود را که لایق می‌داند، به دارالخلافه بفرستد و ملا علی نوری، دستور به عزیمت ملا عبدالله زنوزی می‌دهد؛ و او، به تهران می‌رود و مکتب فلسفی تهران را بنیاد می‌نهد.

توجه به این نکته ضروری است که آن کسی که شایستگی حضور در مجلس درس ملا علی نوری را داشته، نمی‌تواند یک طلبه عادی باشد که تفتنی، کتابی هم در فلسفه خوانده باشد و ملا علی نیز، نمی‌شود تصور کرد، به یکی از کتب مقدماتی یا متوسطه حکمت اشتغال داشته؛ بنابراین، حوزه اصفهان، در آن زمان چهارصد طلبه دانشمند داشته که به درس حکمت مشغول بوده‌اند و اهمیت این مطلب وقتی روشن می‌شود که بدانیم اگر شاه صفوی، شعور این را داشته که برای تشویق مردم به کسب علم،^۳ افسار اسب

حکیمی را به دست گیرد و پیاده، ملازم رکاب او شود شاهان قاجار، در این حد از درک هم نبوده‌اند و مع‌ذلک، گرایش به معارف عقلی چنین بوده است.

شاید بتوان گفت که حوزه فلسفی اصفهان در این دو برهه زمانی، مهم‌ترین جایگاه مطالعات حکمی در عالم اسلام بوده؛ به این معنا که هر کس در این دو عصر می‌زیسته و علاقه‌مند به تکمیل تحصیل خود در رشته فلسفه اسلامی بوده، خود را ناچار از سفر به اصفهان می‌دیده است. نظیر جایگاهی که حوزه فلسفی تهران، در ابتدای عصر حاضر یافت.^۴

از آن زمان به بعد نیز، چراغ حکمت، در این شهر خاموش نشده و تا امروز، مکتب فلسفی اصفهان، به حیات خود ادامه داده و به ظهور حکمایی چون شیخ محمود مفید، سید صدرالدین کوهپایه‌ای و حاج میرزا علی آقای شیرازی — که این جمله، استادان مشایخ ما هستند — منجر گردیده است.

در این مجال ذکر کلیاتی درباره مکتب فلسفی اصفهان خالی از فایده و مناسبتی نخواهد بود:

همچنان که پیشتر متذکر شدیم، پیشینه حوزه فلسفی اصفهان، به قرن‌ها قبل از ظهور صفویه باز می‌گردد و حضور ابن‌مسکویه و ابن‌سینا و وفات این دو حکیم در این شهر،^۵ می‌تواند گواه خوبی بر این ادعا باشد. چنان‌که «در تواریخ مسطور است که شاه اسماعیل، [در] سفر اولی که به اصفهان نموده، آن شهر را مرکز علوم و معارف اسلامی یافت؛ به نحوی که اصفهان، زیاده‌تر از استعداد خود و بیشتر از حد لازم، طالب علم و دانش در خود جای داده بود. به همین مناسبت، مرشد کبیر، اظهار نمود که بعد از انجام کارهای لازم، این شهر را مرکز حکومت ایران قرار می‌دهم، ولی عمر کوتاه او مانع از تحقق این آرزو شد»^۶، لیکن به دلیل آنکه از فاصله زمانی قرن پنجم تا قرن دهم و بلکه یازدهم — که عصر ظهور معلم ثالث است — آثاری از حکمای اصفهان به دست نیامده، عنوان «مکتب فلسفی اصفهان» را برای جریانهای فلسفی ساری در حوزه اصفهان در چهار قرن گذشته اختیار می‌کنیم که ابتدای آن، حوزه درسی میرداماد و معاصران ایشان و پایان آن حوزه درسی شیخ محمود مفید و هم عصران و شاگردان وی باشد.

حوزه فلسفی اصفهان را مانند هر واقعه تاریخی دیگر نمی‌توان جداگانه بررسی کرد. هر چند این بررسی، در ابعاد مختلف امکان پذیر است؛ لیکن آنچه مربوط به موضوع بحث ماست، تأثیر دیگر مکاتب فلسفی بر این مکتب، یا تأثر از آن است؛ برای مثال، نمی‌توان نقش مکتب جدلی فارس را، به لحاظ تأثیری که بر مکتب اصفهان گذارده، نادیده گرفت؛ چنان‌که نمی‌شود سهمی را که مکتب اصفهان در تأسیس و حتی تقویم مکتب تهران داشته فراموش کرد. بنابراین، طبیعی است که در اثر حاضر، گاه ناچار از بیان این اثرپذیری یا اثرگذاریها باشیم.

مکتب فلسفی اصفهان مانند هر واقعیت رشد و نمو یافته دیگر بسیط نیست. به این معنا که حوزه فلسفی اصفهان، از آن زمان تاکنون، جریانهای فکری مختلفی را به خود دیده است. فاصله آرائی که در این حوزه مطرح شده، گاه بسیار زیاد بوده است. به همین دلیل، اگر عنوان «مکاتب فلسفی اصفهان» به آن داده شود، به واقعیت نزدیک‌تر است. لیکن چون همه این آراء، از یک خاستگاه اقلیمی نشئت گرفته و در حوزه فلسفی این شهر مطرح شده — هرچند اغلب صاحبان این آراء، اصلاً، اصفهانی نبوده‌اند — و دیگر آنکه به لحاظ ادبی، می‌توان مفرد را در مقام اسم جنس آورد، مانعی ندارد اگر به مجموعه این جریانهای فکری، عنوان «مکتب فلسفی اصفهان» را بدهیم و ذیل آن، به بررسی مکاتب حکمی گوناگونی که در حوزه علمی این شهر مطرح شده، بپردازیم.

مکتب فلسفی اصفهان، خصوصیات دارد که آن را از دیگر مکاتب فلسفی ممتاز می‌کند. برخی از این خصوصیات، منحصر به خود این مکتب است و در هیچ یک از مکاتب دیگر، نظیر آنها را نمی‌توان یافت:

الف) تمامی حکمای مکتب اصفهان، شیعه دوازده امامی هستند و بیشتر ایشان، درصدد تطبیق مطالب فلسفی با معارف شیعی برآمده و آنچه را می‌توان «حکمت الهی شیعی» نامید، در دستور کار خود قرار داده بودند. چگونگی این تطبیق و تفاوت آن با التقاط را، در خلال مباحث آینده روشن خواهیم نمود.

ب) حوزه اصفهان، هم حوزه فقهی بوده و هم حوزه فلسفی؛ به همین دلیل بیشتر حکمای این مکتب، مقام جامعیت داشته‌اند. چه آن هنگام که

چون عصر میرداماد «جامعیت» به معنی دارا بودن تمامی علوم مطرح بوده و چه آن وقت که چون حکمای متأخر «جامعیت» به معنی جامع علوم معقول و منقول شناخته می‌شده است.

ج) تقریباً تمام حکمای این مکتب، به سرودن شعر علاقه نشان داده‌اند و بسیاری از ایشان دیوان اشعار دارند. به همین دلیل، سعی می‌کنیم از هر حکیمی که سخن می‌گوییم، یک بیت — به عنوان نمونه‌ای از اشعار وی — درج کنیم. این کار، در ضمن خود، پاسخی خواهد بود به آنها که به غلط نوشته‌اند «شکی نیست که در عهد صفویه، ادبیات و شعر فارسی و حکمت، به پایه پستی افتاده است و حتی یک شاعر درجه اول هم، در این عصر، به ظهور نیامده است.»^۷

اما درباره فعالیت‌های فلسفی، همین کافی است که بدانیم به عقیده برخی از محققان،^۸ آثاری که در این دوره پدید آمده، برابر است با مجموع آثاری که در دوره‌های مختلف عصر اسلامی به وجود آمده است. علاوه بر این، نشاط فلسفی‌ای که در این دوره وجود داشته، مطلبی است که امیدواریم بتوانیم در همین کتاب آن را منعکس کنیم.

د) طبقات حکما، کاملاً معلوم است و سلسله ایشان، در هیچ کجا منقطع نیست و این نشان می‌دهد که حوزه فلسفی اصفهان، حتی هنگام محاصره اصفهان و حمله افغانه، یا در زمانهایی که حوزه‌های دیگر به لحاظ اهمیت در درجه اول قرار گرفته‌اند، تعطیل نبوده است.

همچنین معلوم است که تمامی جریان‌های فلسفی این مکتب، تحت لوای واحد حوزه علمیه شیعی اصفهان بوده و حداقل تاکنون، از این سلسله معلوم، خارج نگردیده است.

ه) جز چند مورد استثناء، به‌خصوص در طبقات اخیر، تمامی حکمای این مکتب، صاحب تألیف و تصنیف فلسفی‌اند. چنان‌که در چند مورد محدود، تنها اطلاعی که از زندگی حکیم داریم، همانا اثر باقی‌مانده اوست؛ و مع‌الأسف، بیشتر این آثار، تاکنون به طبع نرسیده و مخطوط در گوشه کتابخانه‌ها مانده است.

و) تمامی حکمایی که از زندگی‌شان مطلعیم، صاحب مقامات معنوی و متّصف به صفات روحانی و متخلّق به اخلاق پسندیده بوده، اهل زهد و کنارگیری از زخارف دنیوی و اغلب، اضطراراً یا اختیاراً متلبّس به لباس فقر بوده‌اند. هیچ گزارشی در دست نداریم که نشان دهد حکمای این مکتب، از پی حشمت و جاه آمده و آبروی فقر و قناعت برده باشند. به همین دلیل می‌بینیم که شاگردان آنها، برگرد شمع وجودشان پروانه‌وار می‌چرخند و به تلمذ نزد ایشان افتخار می‌کنند و همین ابراز محبت و اظهار ارادت بوده که سبب شده نام استادان، بر لسان شاگردان مذکور افتد و در آثار ایشان منعکس شود، به گونه‌ای که ما امروزه بتوانیم به ضرس قاطع اعلام کنیم که کاوشهای عقلی این مکتب، از عصر میر تاکنون، در هیچ زمانی متوقف نشده و حوزه فلسفی اصفهان از آن هنگام تا امروز، به طور لاینقطع در حرکت بوده و از تکاپو نیفتاده است؛ وگرنه خواننده اهل فلسفه نیک می‌داند که علوم عقلی، بسان علم حدیث و منقولات مأثوره از معصومین - علیهم‌السلام - نیست که محتاج سلسله سند و ذکر طبقات رواة باشد؛ یا چون اجازه روایت، ذکر یک یک رجال، در آن لازم افتد، زیرا حکمت نظری، متکی به برهان است و برهان، محتاج هیچ چیز جز صواب و سداد مقدمات خود نیست.

ز) وجه غالب مکتب اصفهان، فلسفی است؛ چنان‌که جریان غالب مکتب فارس تا زمان صدرالمُتألهین، کلامی^۹ و تفکر غالب مکتب تهران، عرفانی است. معلوم است که این اصلاً به معنی آن نیست که مکتب اصفهان، فاقد گرایشهای کلامی و عرفانی بوده؛ چنان‌که به معنی آن نیست که دو حوزه فوق‌الذکر، منحصر به جریانهای یاد شده بوده است.

اکنون می‌گوییم در هر دوره شکوفایی و اوج مکتب فلسفی اصفهان، می‌توان اهمیت و شکوه مکتب فقهی این حوزه را به ملاحظه نشست و این مطلب، به خصوص در زمانهایی که ریاست حوزه فقهی با غیرحکما بوده، بیانگر نکات قابل توجهی است که بر صاحبان خرد پوشیده نیست. لیکن عجیب این است که با به هم خوردن این توازن و از مرجعیت افتادن حوزه حکمی اصفهان، دیری نمی‌پاید که حوزه فقهی نیز از رونق می‌افتد و به افول می‌گراید. چنان‌که در همان عصری که طالبان حکمت، برای درک حوزه گرم

فلسفی جهانگیرخان قشقایی و آخوند ملا محمد کاشانی به اصفهان می‌آمدند، در حوزهٔ فقهی اصفهان، قریب به هفتاد مجتهد مسلم حضور داشته است. اما زمانی — شاید به فاصله یک نسل — نمی‌گذرد که حوزهٔ اصفهان، به یکباره از رونق می‌افتد؛ به گونه‌ای که دیگر، نه از فیلسوف خبری می‌توان یافت و نه از فقیه؛ جز همان تعداد انگشت شماری که نگذاشتند این چراغ به کلی خاموش شود.

این، دورنمای بسیار مختصری است از این مکتب؛ که ناگفته‌ها و نانوشته‌هایش، بسیار افزون‌تر است از آنچه در تذکره‌های مختلف، به طور پراکنده، راجع به آن ذکر گردیده است. متهی باید به این نکته توجه کنیم که اکثر تذکره نویسان، نویسندگان و مورّخان بوده‌اند که از بیرون بدان نگرسته‌اند؛ و به همین دلیل، زیباییهای درون این بنای عظیم، تاکنون، بر همگان آشکار نگردیده است. لکن، این بدان معنا نیست که این زیباییها، دیده نشده؛ و سینه به سینه نقل نگردیده. بنابراین، لازم بود که این نانوشته‌ها، ناگفته نماند و آنگاه، به قید کتابت درآید؛ تا آیندگان نیز، با این میراث گرانها ارتباط برقرار کنند و با مکتب فلسفی اصفهان، از زیان کسی که خود، در این مکتب پرورش یافته و رشتهٔ اختصاصی خود را حکمت قرار داده، آشنا شوند.

استناد ما در این اثر، غالباً به قول بزرگانی است که خود، در این حوزه، پرورش یافته؛ و به نوبهٔ خود، به تربیت شاگردانی همّت گمارده‌اند که امروزه، چراغ این مکتب را، همچنان، فروزان نگه داشته‌اند. درست است که شعلهٔ این چراغ، فروغ گذشته را ندارد — که شاید، هیچ کس جز خود ما، مقصّر نیست — لیکن به فضل خداوند، هنوز نمرده است، زیرا — اگر چه بسیار کم — پروانه‌های عاشق که عشق حکمت در سینه دارند و هنوز، عشق زیورهای دوز دنیا، چشم دلشان را نابینا نکرده و بر قلبشان، مهر منفعت‌طلبی و مصلحت‌پرستی نزده وجود دارند و:

آتش آن نیست که از شعلهٔ او خندد شمع

آتش آن است که بر خرمن پروانه زدند

پی‌نوشتها

۱. چنان‌که مرحوم والد می‌فرمودند: یکی از علما، [ظاهراً منظورشان، مرحوم استاد جلال‌الدین همایی باشد (حدس می‌زنم مرحوم والد، این مطلب را از خود مرحوم همایی شنیده باشند، زیرا آن مرحوم به منزل پدر بزرگ من - آقا میرزا محمد روضاتی - مرآورده داشتند. بعداً دیدم که استاد همایی، در همین مورد، مقاله مفصلی نگاشته که دانشگاه تهران در سنه ۱۳۳۴ آن را ضمن مجموعه‌ای به طبع رسانده؛ چنان‌که مرحوم مهدوی می‌نویسد مرحوم میرزااحسن‌خان جابری - نویسنده تاریخ اصفهان و ری - نیز، به همین امر معتقد بوده و اینها البته در این رأی پیرو ابن‌اثیرند که در کتاب الکامل هم فوت و هم مدفن بوعلی را در اصفهان می‌داند. ر. ک: مزارات اصفهان، ص ۷۶] رساله‌ای در اثبات این موضوع تألیف نمود و نزد شاه ارسال کرد؛ لیکن شاه گفته بود «غرض، بنای یادبودی از بوعلی بود، که در همدان ساخته شد؛ اکنون دیگر خرجی است که شده و لزومی بر انتشار آن نیست».
۲. چنان‌که ابو عبدالله محمد معصومی (متوفی ۴۵۰)^۳ که از شاگردان خاص بوعلی بوده و ابن‌سینا درباره‌ی وی گفته: «هو منی بمنزلة ارسطو من افلاطون» و هم رساله‌العشق را به خواهش او نگاشته، در اصفهان ساکن بوده؛ چنان‌که آمده: «سالهای دراز پس از شیخ‌الرئیس، در اصفهان بزیست و بساط تدریس گسترده داشت و جمعی کثیر، از بیانات و افاداتش دارای فضیلت و علم گشته و به مقامات عالیّه رسیدند» (تاریخ علوم عقلی در تمدن اسلامی، ص ۲۹۱ و پاورقی ۲ ص ۲۹۲). بعد از این، به فاصله‌ی یک نسل، با نظامیه اصفهان روبرویم و در فهرست دانشمندان اصفهان، با بزرگانی مواجه می‌شویم که در تاریخ، به «مدرس نظامیه اصفهان» شناخته می‌شوند؛ مانند کمال‌الدین احمد خجندی (متوفی ۵۳۱)، صدرالدین عبداللطیف بن محمد (متوفی ۵۵۲)، محمد بن‌ثابت (که وی را خود خواجه نظام‌الملک از خجند به اصفهان آورد) و... (ر. ک: دانشمندان و بزرگان اصفهان، صص ۶۳-۶۵). پس از این هم، باز می‌توان رد پای حوزه فلسفی اصفهان را یافت. چنان‌که نقل است شیخ‌اشراق، به اصفهان آمد و کتاب بصائرالتصویریّه ابن‌سهلان را نزد ظهیرالدین قاری خواند (تجددات متقابل اسلام و ایران، ص ۴۸۷).

* تمامی تواریخی که آورده‌ایم به هجری قمری است. مگر آنکه هجری شمسی بودن آن را متذکر شده باشیم.